شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال چهاردهم

۰۹ اردیبهشت ۱۴۰۲

۰۸ شوال ۱۴۴۴

شماره ۳۹۲۷

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۱۶٪

۱۸° ↓ ۳۲° ↑

صبح ۱۸ | ظهر ۲۸ | عصر ۳۰ | شب ۲۴

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۲۸:۵۶
- نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۱۱
- غروب آفتاب ۱۸:۱۶:۵۹
- اذان صبح فردا ۰۳:۰۵:۵۵
- اذان مغرب ۱۸:۳۶:۲۲
- طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۹:۴۵

روایت روز

اگر باران به کوهستان نبارد



اگر این روزها سری به کوه و در و دشت و همین روستاهای اطراف مشهد زده باشید، می‌بینید که نگاه زمین به آسمان است و چشم‌انتظار بارش. رودخانه‌ها بیشتر به یک جوی پرآب‌تری می‌ماند که آن هم رو به کاهش است. مراتع هم سبز نشده است تا چهارپایان چرایی داشته باشند.

این روزها یاد آن بیت زیبای سعدی می‌افتم که «اگر باران به کوهستان نبارد/ به سالی دجله گردد خشک رودی» ما از این خشک‌رودها در این سال‌ها فراوان دیده‌ایم. نمونه روشن و دم‌دست، همین زاینده‌رود اصفهان است که برای همه ما ایرانیان خاطره‌انگیز است و هرکدام از ما با او عکسی گرفته‌ایم و در آلبوم خاطراتمان نگه داشته‌ایم.

در بیخ گوش خودمان، همین رودخانه وکیل‌آباد تا خرداد و گاه تیر سرریز آبش تا «چهل‌بازه» وکال‌های داخل شهر جاری بود.

روزی روزگاری همین کشف‌رود، اسم و رسمی داشت و حتی رودخانه‌های اطراف مشهد چنان پرآب بود که به آن می‌ریخت و امروز از آن کشف‌رود اسطوره‌ای فقط نامی مانده است.

کوه تشنه است، دشت تشنه است، بیابان تشنه است و آسمان هنوز از سر آشتی برنیامده است.

روستاییان از همین الان نگران فردای تابستان‌اند. سال خشک و بی‌آب امسال از بهارش پیداست و افسوس که هنوز جدی نگرفته‌ایم و در صرفه جویی آب کوتاهی می‌کنیم.

حیاط و کوچه و خیابان را می‌شوییم، خودرومان را زیر فشار آب می‌گیریم و فراوان از این بی‌تدبیری‌ها که فاجعه را عمیق‌تر خواهد کرد.

به‌راستی که آب مایه حیات است و ما هنوز باورمان نشده است و اگر لختی نیندیشیم و مراعات نکنیم، فردایی سخت در انتظارمان است.

روستانشین خوب می‌فهمد که باران نیامده است، یعنی چه. او زندگی‌اش وابسته به آسمان است و مرتع و چشمه و رودخانه.

او تعداد بارش‌ها را می‌شمارد، چون برایش مهم است اما ما شهرنشینان چون همیشه مصرف‌کننده بوده‌ایم، گاه حتی فراموش می‌کنیم از آخرین باران.

استوری گرام

حکایت شمع و یک شهروند جَلَب



امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

در روزگاران قدیم در یکی از مناطق سردسیر شخصی زندگی می‌کرد که ادعا می‌کرد سردش نمی‌شود. وی همواره با یک لا پیراهن در کوچه و خیابان می‌گشت و به دیگر شهروندان که با کت و کاپشن و شال و کلاه از سرما می‌لرزیدند، خنده می‌کرد و ایشان را مسخره می‌نمود.

روزی تنی چند از شهروندان که از مسخره‌کردن‌های وی به تنگ آمده بودند، به وی گفتند: اگر راست می‌گویی بیا شرطی ببندیم. وی گفت: ببندیم.

شهروندان گفتند: در سردترین شب سال و در مرتفع‌ترین نقطه شهر یک شب تا صبح با همین یک لا پیراهن سر کن. اگر طاقت آوردی به مدت یک ماه هرروز ناهار مهمان یکی از مایی و اگر طاقت نیاوردی باید یک هفته به همه ما ناهار بدهی. شخص پذیرفت و در سردترین شب سال به مرتفع‌ترین نقطه شهر رفت و تا صبح طاقت آورد.

صبح روز بعد شهروندان جمع شدند و او را دیدند که طاقت آورده است. فردای آن روز یکی از شهروندان گفت: آتش روشن نکردی؟ شخص گفت: خیر. گفت: هیچ آتشی نبود؟

تنها وسیله گرمایشی که دیدم در کوچه روبه رویی بود و از بیرونِ پنجره‌ای که پشت آن شمعی روشن بود. شهروندان گفتند: هاااا، گرمای همان شمع تو را گرم کرده است. تو باختی. شخص فهمید که شهروندان جلب دبه کرده‌اند.

گفت: باشد. حالا که این‌طور است برویم تا به شما ناهار بدهم. سپس شهروندان را به خانه‌اش دعوت کرد و توی حیاط سفره انداخت و آن‌ها را سر سفره نشاند و خود به داخل خانه رفت. ساعتی گذشت اما خبری از غذا نشد.

شهروندان شخص را صدا کردند و پرسیدند: پس کو غذا؟ شخص گفت: پلو هنور نپخته است.

ساعتی دیگر گذشت اما باز خبری از غذا نشد. شهروندان دوباره پرسیدند: آقا کو پس این غذا؟ شخص گفت: آب هنوز جوش نیامده است.

سپس شهروندان را به آشپزخانه برد و دیگ بزرگی را که داخل آن آب بود و زیر آن شمعی روشن شده بود به آن‌ها نشان داد و گفت: بفرماه. شهروندان گفتند: وا.

با یک دانه شمع می‌خواهی این دیگ آب را جوش بیاوری؟ شخص گفت: بلی. این همان شمعی است که من دیشب تا صبح از راه دور با آن گرم شدم. خیلی شمع قوی‌ای است.

در این لحظه شهروندان متوجه شدند که شخص دبه متقابل کرده است و از آنجا که دبه را خودشان آغاز کرده بودند، خاموش شدند و بدون آنکه چیزی بگویند یکی‌یکی از سر سفره پا شدند و از خانه شخص بیرون رفتند.

شخص نیز پس از رفتن شهروندان بخاری جیبی‌اش که همواره خودش را با آن گرم نگه می‌داشت و دیشب هم آن را همراه برده بود از جیبش درآورد و به آن نگاه کرد و خنده‌ای حاکی از شیطنت بر لب آورد و دوباره آن را در جیبش گذاشت و بار دیگر به سطح شهر بازگشت و به مسخره کردن پالتوپوشان و کاپشن‌پوشان و شال اندازان و کلاه گذاران پرداخت.



اول شخص

مرد میدانِ رسانه

یادی از نادر طالب زاده، مستندساز و برنامه ساز تلویزیون، یک سال بعد از درگذشتش



قاسم فتحی
روزنامه‌نگار

«راز» چهره دیگری از او ساخت. ایرانی مسلط به زبان، ادبیات، فرهنگ و مهم‌تر از همه، رسانه‌های غربی که حالا با تمام وجود آمده است تا پشت پرده فعالیت‌های رسانه‌ای شان را برملا کند. در واقع، طالب‌زاده تلاش کرد از آنتن نه چندان پرمخاطب شبکه چهار سیما با اندک نخبگان همچنان تماشاگر تلویزیون حرف بزند و به اصطلاح، سواد رسانه‌ای شان را تکانی بدهد. علاوه بر این، سابقه سال‌ها مستندسازی و خبرنگاری برای رسانه‌های خارجی از او چهره‌ای متمایز در بی همکارانش ساخته بود. اما چه ویژگی‌هایی طالب‌زاده را از دیگر فعالان رسانه‌ای متمایز می‌کرد؟ چرا تحلیل‌هایش و حضورش برای تلویزیون اهمیت داشت و صدایش شنیده می‌شد؟

از وقتی که زندگی خصوصی و پیشینه خانوادگی اش رسانه‌ای شد جایگاه خاصی پیدا کرد. او فرزند سرتیپ منصور طالب‌زاده اردوبادی از افسران رده بالای ارتش شاهنشاهی بوده است. علاوه بر این، خانه‌شان بعد از رحلت امام(ره) مصادره می‌شود و برادرش هم در آمریکا به طرز مشکوکی از دنیا می‌رود. همه این‌ها را بگذارید کنار اینکه او در بحبوحه انقلاب، زندگی و درس خواندن در یکی از بهترین دانشگاه‌های آمریکا یعنی «کلمبیا» را رها می‌کند تا در بین مردم انقلابی باشد. جلوتر هم با آغاز جنگ برای ساخت مستندهای جنگی به جبهه می‌رود و دوست و همکار مرتضی آوینی می‌شود. طالب‌زاده در خاطراتش با اشاره به همان سرمنشاء رسماً اعلام کرد: به هیچ جبهه‌ای جز انقلاب تعلق ندارد و اگر قرار است فعالیتی داشته باشد در همین جبهه است. نادر طالب‌زاده همچنین بارها گفت: «من در آمریکا مشاهداتی داشتم که بعدها خیلی به دردم خورد».

خیلی‌ها براین باورند که همین مشاهدات و برداشت نادر طالب‌زاده از آمریکا بود که بعدها هم در قالب جشنواره «عمار» و هم کنفرانس افق نو ابعادی تازه از این کشور را هویدا کرد تا همه پی به واقعیت پنهان سرزمین فرصت‌ها پی ببرند.

این زندگی پرفراز و نشیب و آرمان‌خواهانه، از او چهره‌ای کاریزماتیک و قابل اعتماد ساخت. در این سال‌ها هرجا صحبت از کار تشکیلاتی در حوزه رسانه بود او حضور داشت و نقش تاثیرگذاری داشت. دبیری جشنواره فیلم «عمار»، راه‌اندازی کنفرانس افق نو، عضویت در هیئت اندیشه‌ورز شبکه افق، کارگردانی سریال «بشارت منجی»، ساخت چندین مستند و البته اجرای برنامه «عصر» شبکه افق تنها گوشه‌ای از فعالیت‌های اوست. از طالب‌زاده بع عنوان مبدع گفت‌وگوی زنده در تلویزیون هم یاد می‌کنند. او در خاطره‌ای می‌گوید: «یادم می‌آید به علی لاریجانی رئیس وقت سازمان صداوسیما پیشنهاد دادم صداوسیما برنامه گفتگوی زنده‌ای ندارد و در حالی که تلویزیون کشورهای دیگر با گفتگوهای زنده انتقادی، سرپا بودند. خوشبختانه این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت و این کار از شبکه پنج شروع شد برنامه‌ای تحت عنوان «شباهنگام» که کار سیاسی و جنگ نرم با من بود.»

نادر طالب‌زاده را بیش از هرچیزی با فعالیت‌های انقلابی‌اش می‌شناسیم؛ در حالی که از ۱۶ تا ۲۶ سالگی در آمریکا زندگی می‌کرد همزمان با انقلاب اسلامی به کشور بازگشت تا صدای آن باشد، چون خط او، خط انقلاب بود. خطی که سرمنشاء آن سخنان امام خمینی(ره) در مطبوعات درست چندماه قبل از عزیمتشان به پاریس آغاز شد. او ۹ اردیبهشت سال ۱۴۰۱ بعد از یک دوره سخت و طولانی بیماری در ۶۹ سالگی دار فانی را وداع گفت. پیکر طالب‌زاده در نزدیکی مزار دوست و همکار همیشگی‌اش، مرتضی آوینی، در بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شد.



روایت روز

آتشی در جان آدمیزاد



ملیحه جهانبخش
روزنامه نگار

تحملش را نداشت که یک نفر با سرعت کمی جلو ماشین حرکت کند. دستش را روی بوق می‌گذاشت و چراغ می‌داد یا آن‌قدر می‌چسبید به پشت ماشین روبه‌رو تا بالأخره راه بدهد و سبقت بگیرد بعد هم از پنجره ماشین ناسزایی می‌گفت و با حرکتی مارپیچ ماشین را رد می‌کرد و این قصه با ماشین‌های بعدی هم ادامه داشت. چندین بار هم به خاطر همین رفتارش سر چهارراهی، در خیابانی با راننده دیگری کارشان به دعوا رسیده بود. قصه به همین جا ختم نمی‌شد سرمکان پارک کردن با همسایه‌ها دعوا می‌کرد. توی صف نانوایی به خاطر کمی خمیر شدن نان یا سوخته بودن کنار نان یا شلوغی و... به هر بهانه دیگری دعوا راه می‌انداخت. احتمالا با چنین نمونه‌هایی در زندگی روزمره روبه‌رو شده‌اید. آدم‌هایی با خشم‌های درونی که به هر بهانه‌ای به دنبال بروز آن هستند. فرقی نمی‌کند خیابان و رانندگی باشد یا محله و با هم‌محله‌ای یا در خانه باشد و با اهل خانواده. عصبی و پرخاشگرند و هر مسئله کوچکی می‌تواند شبیه جرقه‌ای کوچک آتش‌فشان وجودشان را شعله‌ور کند و دار و ندار و هستی‌شان را به آتش بکشد. بعد از مدتی که این خشم فروکش می‌کند، پشیمان می‌شوند و شرمنده از رفتاری که با دیگران داشته‌اند. این موضوع را آن‌قدر تکرار می‌کنند که دیگر خودشان و عصبانیتشان در میان آدم‌های دوروبر بی‌اعتبار می‌شود. دیگر نه حتی وقتی که حق داشته باشند کسی عصبانی شدنشان را جدی می‌گیرد و نه وقت پشیمانی عذرخواهی شان به دل می‌نشیند. خیلی‌ها هم برایشان همان مثال کلیشه‌ای را می‌زنند که وقتی ظرفی را شکستی دیگر با هیچ لطف و جبرانی نمی‌توانی پیوندش بزنی! اگرچه برخی از خشم‌ها و عصبانیت‌های شدید نیاز به درمان دارد اما هیچ کس به اندازه خود انسان واقف به ضعف‌ها و مدیریت رفتارش نیست. از این روست که پیوسته در آموزه‌های دینی به گذشت و مهربانی و مدارا با مردم و کنترل خشم توصیه شده است. خشم آتشی است که هم جان فرد را می‌سوزاند و هم جان اطرافیانش را.

«وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

(فرازی از آیه ۱۳۴ سوره آل‌عمران)

شوخی بی‌شوخی

مردم فرار کردند یا زلزله؟!



مهدی محمدی
طنزپرداز

همان‌طور که خواب بودم احساس کردم یک نفر من را دارد تکان می‌دهد.

توی همان حالت خواب و بیدار گفتم: کیه منو تکون میده؟

صدایی گفت: نگو کیه؟ بگو چیه؟

گفتم: باشه. چیه منو تکون میده؟

صدا گفت: من تو رو تکون نمی‌دم، خونتونو تکون میدم. من زلزله‌ام.

با ترس از جایم پریدم.

زلزله گفت: نترس، من شدتم کمه. چهار ممیز شش ریشترم. به ساختمون‌ها شوک جدی وارد نمی‌کنم.

گفتم: واقعا خیلی زلزله بی ملاحظه‌ای هستی. هم نصف شب پا شدی اومدی خونه مردم هم حواست نیست که این ساختمون‌ها مهندسی ساز نیستند، چند تا آهن رو با خال جوش به هم وصل کردن، شده اسکلت ساختمون، همین الان تو یه پخ بگی، ممکنه کل این ساختمون بیاد پایین.

زلزله گفت: خوب می‌رفتید یک خونه مهندسی‌ساز می‌خریدید؟

گفتم: عقلم می‌رسید، ولی پولم نمی‌رسید. تازه همینجا هم که الان هستیم، مستأجریم. راستی داری یکی دومیلیون دستی قرض بدی، بذارم رو اجاره بدم صاحب خونه. دهم اردیبهشت باید اجاره بدم کم دارم.

زلزله گفت: من پولم کجا بود.

گفتم: هیچ کس به فکر ما نیست.

زلزله گفت: حتی خودتم فکر خودت نیستی. وقتی اومدم بدترین جای ممکن واستادی، یعنی زیر لوستر به این سنگینی. خوب می‌رفتی بین چهارچوب در وامیستادی که امنیتت بیشتر باشه.

گفتم: خودم این‌ها رو بلدم. هر وقت شما زلزله‌ها تشریف میارید، که امیدوارم دیگه نیارید، باید بریم ماسک بزنیم، فاصله اجتماعی رو با دیگران رعایت کنیم و از ژل ضدعفونی‌کننده استفاده کنیم.

زلزله گفت: امیدوارم که دیگه مجبور نشم بیام اینجا. نه خونه‌هاتون آمادگی اومدن من رو دارن، نه خودتون.

ناگهان دیدم پسرم هم بیدار شده و زیر میز عسلی رفته است.

گفتم: حالا اگه من آمادگی شوندارم ولی پسرمو ببین. چقدر قشنگ رفته زیر میز جاگیری کرده.

زلزله داد بلندی زد و گفت: وای، رفته زیر میز عسلی شیشه‌ای. اینکه خیلی خطرناکه.

خلاصه شبی که همه داشتند از زلزله فرار می‌کردند، زلزله از دست ما فرار کرد و رفت.

عکس: محسن پخشنده | شهرآرا

عکس روز

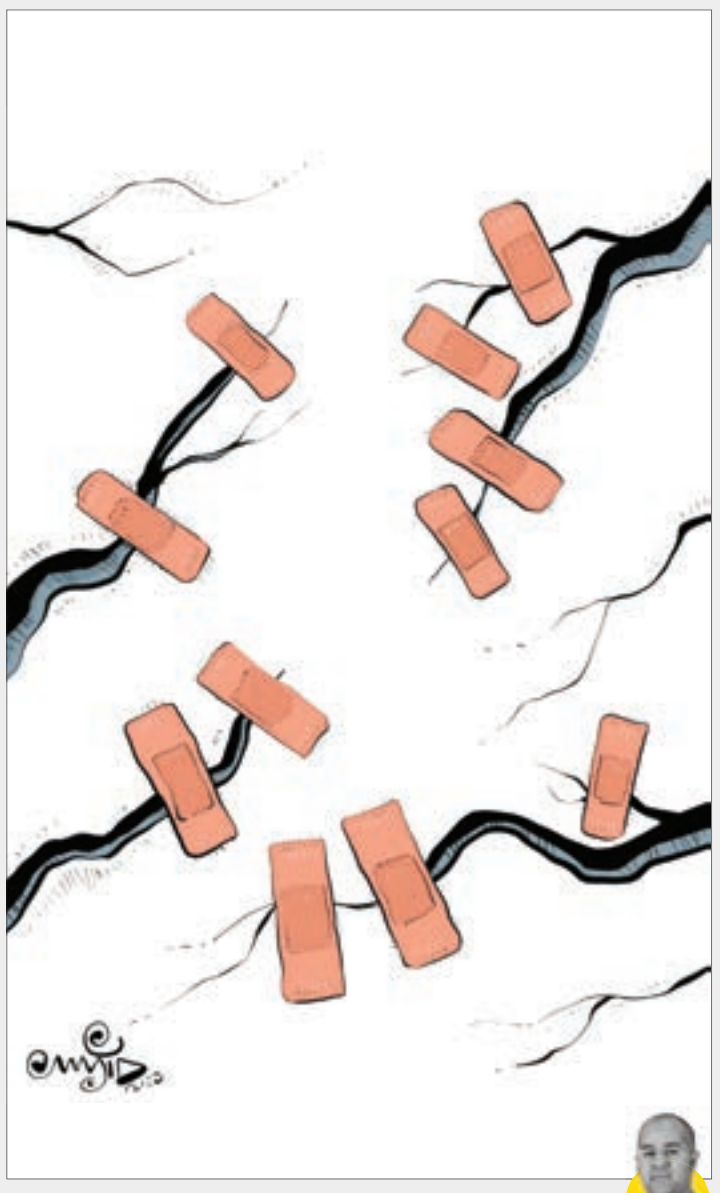


فصل برداشت گل محمدی

ابتدای اردیبهشت فصل برداشت گل محمدی از باغات گل محمدی استان قم آغاز می‌شود. علاوه بر گلاب که شناخته شده‌ترین محصول گل محمدی است، فرآورده‌های آن تقریبا در ۱۲۰ رشته صنایع مختلف استفاده می‌شود.

عکس: احمد ظهرابی | ایسنا

کارتون شهر



مجید صالحی

زلزله ۴/۶ ریشتری بامداد روز جمعه بار دیگر زنگ هشدار را برای ساختمان‌های نا ایمن مشهد به صدا درآورد.